

## آوازه‌های ناساز

یکم

از ویژگی‌های نمایان روزگار ما، مجال بروزیافتن دیانت‌ها، قومیت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است. چه بخواهیم و چه نخواهیم دیگرانی هستند که در اندیشه یا در عمل، به گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و عمل می‌کنند و تحولات زمانه برای همه آنها فضایی را گشوده و فرصتی را فراهم ساخته است. امروزه در همه عرصه‌ها هیچ کس نمی‌تواند از استیلای مطلق یا شبه مطلق سخن بگوید. امروزه خواست تکوینی خدا را بیش از هر زمان دیگری، ملموس‌تر می‌یابیم: پیدایی ملت‌ها و قبیلت‌های گوناگون با زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع و برخوردار از شریعت‌ها و طریقت‌های مختلف.

اگر نمی‌توانیم جهان بیرون را یکسره دگرگون کنیم دست‌کم می‌توانیم جهان درونمان را دگرگون سازیم و با گشودن افق‌های تازه به نگرشی روادارانه‌تر دست‌یابیم تا از توان بیش‌تری برای درک دیگران و هم‌زیستی با دیگران برخوردار شویم و امیدوار باشیم که با این رویکرد نوین حتی در پیش‌برد دیدگاه‌های خود نیز به توفیق بیش‌تری نائل شویم، دیدگاه‌هایی که در این نگاه گشوده در خدمت همه بندگان خدا، و جويا و گویای سعادت همه انسان‌هاست.

این نگرش روادارانه که مستلزم هماهنگی بیش‌تر درون و بیرون است قطعاً به آرامش بیش‌تر در درون، و صلح و ثبات فزون‌تر در بیرون خواهد انجامید. البته روشن است که هر نوع آرامشی و به هر بهایی ارجمند و خواستنی نیست. این دغدغه‌ها و شور و شررهاست که آدمی را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد و به او قدرت کنشگری و خلاقیت می‌بخشد. آرامشی که ما بدان فرا می‌خوانیم از سنخ آرامش بی‌خبران و

بی‌دردان نیست. می‌توان بی‌خبر ماند و ناآگاه زیست و در نتیجه، از بسیاری رنج‌ها و دردها مصون ماند؛ طبعاً آنان که داناترند بیش‌تر در اضطرابند. می‌توان حس‌دردیاب را در خود کشت و روح آرمان‌خواه را در خود میراند و طبعاً زندگی ساکن و یکنواختی را تجربه کرد. می‌توان از جامعه کناره‌گرفت، آلام انسان‌ها را فراموش کرد، از کنار آرمان‌دین که همان نیکبختی معنوی و سلامت اخلاقی انسان‌هاست بی‌اعتنا گذشت و بی‌تب‌وتاب، به زندگی شخصی و حتی سیر انفسی پرداخت. چنین آرامشی را چه‌بسا برخی فیلسوفان و عارفان پسندند، اما به یقین پیامبران جویای آن نبودند و خدای متعال نیز به خاطر همین فداکاری و خلق‌مداری، ایشان را بر دیگران برتری داد و پیامش را با آنان در میان گذاشت و دل آنان را شایسته میزبانی وحی خود دانست و فقط گفتار و رفتار آنان را زینده نمایندگی و رسانندگی این وحی و پیام به شمار آورد.

این آرامش نه از سنخ رکود‌تالاب‌ها و مرداب‌ها که از جنس آرامش دریای طوفان‌دیده و موج‌آشناست. این آرامش همان سکینه قرآنی، شخینای عبرانی و خورنه خسروانی است: آنگاه که ملک و ملکوت، ماده و معنا، جان و جانان، و عالم صغیر و عالم کبیر همسو می‌شوند و آهنگی هم‌نوا می‌یابند سکینه الهی بر دل‌های آماده نازل می‌شود و کثرت و تغییر جای خود را به وحدت و ثبات می‌دهد و اضطراب‌های این‌دنیایی از بین می‌رود و تب‌وتابی پدیدار می‌شود که عین آرامش است، همچود حرکتی که عین سکوت و ثبات است و همچون کثرتی که عین وحدت و یگانگی است.

## دوم

چگونه می‌توان این همگرایی درون و بیرون، همنشینی خویش و دیگران، و همراهی وحدت و کثرت را در عرصه مناسبات ادیان و ملل تجربه کرد و به نمایش گذاشت چگونه می‌توانیم در باورهای دینی و مذهبی مقبولمان «خود» را بیابیم و هم‌زما «دیگران» را نیز صاحب شأن و منزلتی بدانیم؟ چگونه می‌توانیم مسلمانان پایبند شیعه‌ای ولایت‌مدار باشیم و هم‌زمان برای دیگر متدینان و دیگر مسلمانان حق طلب صداقت‌پیشه و نیک‌سیرت هم، وزن و مرتبتی قائل باشیم؟ آیا بر سر یک دو راهی حساس قرار گرفته‌ایم که ناگزیر باید یکی را برگزینیم: از باورهایمان دست بکشیم و به هم‌زیستی و هم‌دلی با دیگران دست‌یابیم یا بر باورهای خود پافشاری کنیم و با دیگران

از در قهر یا ستیز درآییم؟ آیا راه سومی در کار نیست؟ آیا با پذیرش و اثبات دیگران، اسلام یا تشیع خود را بر باد داده‌ایم؟ آیا طرد و حذف دیگران - اگر شدنی باشد - راه را برای تعالی و پیشرفت ما گشوده‌تر و پیمودنی‌تر خواهد ساخت؟ چرا تا سخن از تقریب و انسجام اسلامی به میان می‌آید گروهی خطر از دست رفتن تشیع را گوشزد می‌کنند؟! اساساً تا کجا و به چه بهایی می‌توان بر این مرزهای آهنین و عبورناشدنی پای فشرد؟ تا کی و با چه تعداد قربانی می‌باید به این خودبستگی‌ها و دیگرستیزی‌ها ادامه داد؟ آیا از دشمنان، و خصومت‌ها، کینه‌توزی‌ها و مکارگی‌هایشان بی‌خبریم؟ آیا از این آشکارتر می‌توانیم دشمنی و ستیزه‌جویی دشمنان را با کیان اسلام و اصل مسلمانی ببینیم و لمس کنیم؟ آیا نمی‌دانیم و در نمی‌یابیم که تکفیری‌ها چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ هتک حریم ملکوتی عسکریین (ع) چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا می‌تواند در پی هدفی جز تحریک شیعیان و شعله‌ور ساختن خشونت‌های طائفی و مذهبی باشد؟! آیا کسی می‌پذیرد که برادران سنی ما بدین کار خشنود باشند؟ مگر نه این است که مزارات اهل بیت (ع) و بقاع متبرکه مؤالیان ایشان در جای جای سرزمین‌های سنی نشین قرن‌هاست که مصون و محترم باقی مانده است؟ و نیز مساجد اهل سنت را چه کسانی و با چه انگیزه‌هایی تخریب می‌کنند؟ آیا کسی می‌پذیرد که شیعیان آگاه و پیرو مرجعیت، ویرانی مساجدی را که در آنها نام خدا برده می‌شود بپسندند؟! آیا مرجعیتی که حتی بیرون کردن امام جماعت سنی از مساجد ساخته شده در مناطق شیعی نشین عراق را بر نمی‌تابد و به بازگشت احترام‌آمیز ایشان فرمان می‌دهد می‌تواند به تخریب مساجد رضایت و اجازت دهد؟! (رک: فتوای آیه الله العظمی سیستانی صادر شده در تاریخ ۱۸ / صفر / ۱۴۲۸ مندرج در [www.sistani.org](http://www.sistani.org)).

باید دید چه کسانی از شوکت یافتن حماس سنی در فلسطین اشغالی، و حزب الله شیعی در لبنان ناخشنودند؟ کیانند آنانی که نمی‌توانند انسجام بی‌نظیر شیعیان لبنان و قدرت یافتن شیعیان مسالمت‌جوی عراق را درک و هضم کنند؟ چه کسانی از انتقال تجربه حزب الله شیعی به جهاد و حماس سنی ناخشنودند؟ چه کسانی از تکثیر و تولید مثل تجربه جمهوری اسلامی ایران در منطقه ناخشنودند؟ چه کسانی بلندآوازه شدن نام امام خمینی (ره) را بر نمی‌تابند؟ همچنین مردم ما باید بدانند که در خلق و بسط تجربه جمهوری اسلامی چه کسانی نقش داشتند؟ کدام یک در عرصه‌های

سخت پیشگام بودند: این مدعیان ولایت که اوج ولایتمداری‌شان را فقط برفراز منابر و در مجالس سوگواری می‌توان دید یا امام خمینی - و رهروان ایشان - که همواره بر وحدت اسلامی تأکید می‌کردند و به نام اسلام قیام کردند و از اسلام سخن گفتند و سربلندی همه مسلمانان را آرزو می‌کردند؟

این صبغهٔ اسلامی - و نه شیعی - بود که تجربهٔ ایرانِ امام خمینی را از مرزهای ایران و شیعه فراتر برد و اگر تأکید ما بر همگرایی اسلامی، صریح‌تر، عینی‌تر، راهبردی‌تر و دیرپاتر می‌بود قطعاً این تجربه، فراگیرتر و الگوپذیرتر می‌شد. دست‌کم این امکان برای تکفیری‌ها پیدا نمی‌شد که در دنیای اهل سنت تجربهٔ انقلاب اسلامی را به نام خود مصادره کنند و میدان‌دار مبارزه با استکبار و اشغالگری شوند و با رفتارهای نابخردانه خود و به کمک رسانه‌های دشمن، اسلام‌هراسی را در دنیا رواج دهند.

### سوم

کسانی هستند که به هیچ وجه «دیگری» را به رسمیت نمی‌شناسند و هرچه می‌گذرد دایرهٔ «خود» را تنگ‌تر و محدودتر می‌کنند. اینان دغدغه‌ای جز بقای خویشتن و کیان خویش را ندارند و خود را ساکنان جزیره‌ای جدا افتاده می‌دانند که می‌توانند در ستیز با دیگران یا به دور از آنان به حیات خود ادامه دهند. در نظر اینان همه چیز برای من و ما آفریده شده و دیگران را حقی برای زندگی، و راهی برای رهایی نیست. تنها راه، این است که به حلقهٔ بستهٔ «ما» راه یابند و به کیش و آیین «ما» - آن هم بنا به فهم و تفسیر «ما» - در آیند. این خودنگری و خویشتن‌گرایی گاه آنقدر اوج می‌گیرد که حتی جبهه‌های مشترک و رقیبان و دشمنان مشترک نیز نمی‌تواند بهانه‌ای برای کنار هم نشستن و با هم بودن را به دست دهد. شکست «دیگران» حتی در آنجا که در موضع و موقعیت مقبول «ما» قرار دارند تأسف «ما» را بر نمی‌انگیزد و بلکه برعکس، فرصت را مغتنم می‌شمرند و ناکامی آنان را مدلل می‌سازند: به ریسمان «ما» چنگ نزدند و به دامان «ما» نیاویختند و از منابع «ما» بهره‌نجان شدند.

کسانی که در درون خود می‌تند همواره در دو نوع افراط گرفتار می‌شوند: هم در ستایش از داشته‌ها و دانسته‌های خویش اغراق می‌کنند و هم در نقد و طعن دیگران هیچ حریمی را محترم نمی‌شمارند. اینان در میان مناسبت‌های دینی و مذهبی نیز بر

مناسبت‌هایی تأکید می‌کنند که بهتر بتواند مرزبندی‌های درون‌اسلامی را نشان دهد و بیش‌تر بتواند خودی‌ها را بر ضد دیگران برانگیزاند. در نکوداشت بزرگان دین و مذهب تا می‌توانند بر مواضع تراژیک انگشت می‌گذارند و همواره مصیبت‌خوانی را بر منقبت‌گویی مقدم می‌دارند. در منقبت‌گویی نیز به‌گونه‌ای طعن‌آلود و تعریض‌آمیز، در قالب اثبات خویش به نفی دیگران می‌پردازند یا آنقدر اغراق می‌کنند و مقبولات خویش را دست‌نیافتنی و نقدناشدنی معرفی می‌کنند که دیگر مجاللی برای تفاهم و تعامل با دیگران باقی نمی‌ماند.

صاحبان چنین نگاهی یاران حلقه خود را به صرف انتساب به این حلقه و گاه فقط به خاطر شرکت در آیین‌های مذهبی، آنچنان رفعت می‌دهند که اگر حس برگزیدگی به ایشان دست ندهد به حق جای شگفتی دارد. در اینجا فزونیِ سجود و رکوع، و فراوانیِ عبادت و نیایش جای چندانی ندارد؛ چه برسد به ادای امانت و صدق در گفتار و از این قبیل که در روایات ما از علائم مؤمن واقعی شمرده شده‌اند. در اینجا سیاهی لشکر بودن هم اهمیت دارد، اما در طرف مقابل، یک عمر جهاد بر ضد اشغالگران صهیونیست به چشم نمی‌آید و حسی را بر نمی‌انگیزاند.

در سال جاری که بنا به ابتکار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی نام گرفته است بیش از پیش به ضرورت‌ها و مبانی تقریب مذاهب خواهیم پرداخت. به یاری خداوند در شماره آتی به بنیادهای نظری تقریب راهبردی و وحدت ماندگار خواهیم پرداخت. پیش از این به ضرورت پی‌ریزی تمدن خاص خودمان پرداخته‌ایم. در این شماره در گفت‌وگو با فیلسوف سنت‌گرا و معناپژوه ایرانی جناب دکتر حسین نصر آرمان سنت، و ضرورت بازگشت به آن را به بحث گذاشته‌ایم. در اینجا باید تأکید کنیم که احیای تمدن گذشته این سرزمین و آیین راه‌گز نمی‌تواند از قوم و مذهبی خاص انتظار داشت. باید اقوام مختلف در زیر لوای اسلام بیندیشند و بکشند تا یکبار دیگر شاهد احیای تمدن معنوی و مادی خودمان باشیم. این تمدن می‌تواند و می‌باید از عناصر ایرانی و شیعی بهره بگیرد، اما حتماً باید صبغه‌ای فراملی و فرا مذهبی داشته باشد. برای نیل به این آرمان، گام نخست پشت سر گذاشتن قالب‌های تنگ قومی و مذهبی و رو آوردن به هم‌گرایی مذاهب اسلامی است؛ فقط با هم‌دلی و هم‌فکری است که می‌توان رحمت الاهی و شوکت اسلامی را انتظار کشید.